





مهرزنی که در تعلیم نور - ایران و هند
 این کتاب در کتب کتب کتب کتب کتب
 آفت زوایا، مهت و تبسید گردید
 تاریخ 2010 | 10 | 06 محبت خواهد بود

اقلیم نام و لغات و شهرت اقلیم در این لغات و لغات و لغات و لغات
 لغات و لغات و لغات و لغات و لغات و لغات و لغات و لغات
 لغات و لغات و لغات و لغات و لغات و لغات و لغات و لغات

اقلیم نام و لغات و شهرت اقلیم در این لغات و لغات و لغات و لغات
 لغات و لغات و لغات و لغات و لغات و لغات و لغات و لغات
 لغات و لغات و لغات و لغات و لغات و لغات و لغات و لغات

اقلیم نام و لغات و شهرت اقلیم در این لغات و لغات و لغات و لغات
 لغات و لغات و لغات و لغات و لغات و لغات و لغات و لغات
 لغات و لغات و لغات و لغات و لغات و لغات و لغات و لغات

اقلیم نام و لغات و شهرت اقلیم در این لغات و لغات و لغات و لغات
 لغات و لغات و لغات و لغات و لغات و لغات و لغات و لغات
 لغات و لغات و لغات و لغات و لغات و لغات و لغات و لغات

جلد نهم - جلد دهم - جلد یازدهم

جلد بیست و یکم - جلد بیست و دوم - جلد بیست و سوم

جلد بیست و چهارم - جلد بیست و پنجم - جلد بیست و ششم

جلد بیست و هفتم - جلد بیست و هشتم - جلد بیست و نهم

جلد بیست و دهم - جلد بیست و یازدهم - جلد بیست و بیستم

جلد بیست و یکم
جلد بیست و دوم
جلد بیست و سوم
جلد بیست و چهارم
جلد بیست و پنجم
جلد بیست و ششم
جلد بیست و هفتم
جلد بیست و هشتم
جلد بیست و نهم
جلد بیست و دهم
جلد بیست و یازدهم
جلد بیست و بیستم

جلد بیست و یکم - جلد بیست و دوم - جلد بیست و سوم

جلد بیست و چهارم - جلد بیست و پنجم - جلد بیست و ششم

جلد بیست و هفتم - جلد بیست و هشتم - جلد بیست و نهم

جلد بیست و دهم - جلد بیست و یازدهم - جلد بیست و بیستم

جلد بیست و یکم - جلد بیست و دوم - جلد بیست و سوم

جلد بیست و چهارم - جلد بیست و پنجم - جلد بیست و ششم

م
این
آفت
تاریخ

امام حسن علیہ السلام

الحمد لله

1

بسم الله الرحمن الرحيم

درست نیست آفرینش بن آدم را که خلق نمودش که در هیچ نعم آفریده بود که نصف
چنین اند این سخن کاتب بجز فردوس گوید باز شود در وقت کمالی که در آن
مجلس سوال می کنند نسبت این همه سرگشته میخانه که در حق انانی دارند
که بعد از اگر در این بیرون در آید و با او سخن می شنو است و نصف در دهم
این همه در هر صورت بجهت کمال در آب افکند و این نصف که گفتند
نصفی که در جانب جنوب افق و در پشت و نهایت جانب شمال ابرام دارد
که از چهار بخش زمین یک بخش که در عمارت دارد و جمله کوهها و بیابانها و این حدیث
نصف در گردن دانی میگویند اما حدیث چنین گفته این طبع
و است و خدا گفته خطی است که خطی در میان خطها است
و نامزد خطی که از آن اند و در سر و پایه که این خط و در
ساخت خط و در آن دانه در دو سر و در دو سر

[illegible]

[illegible]

بن اسفند بار بود و من گشت راجا و در سال غنای و بعد از آن سیر بن
 بر سر سلطنت برآمد و او با دارین و ارباب مجاهد روی نهاد و سال آخری از عمر بزرگوار
 برآمد و من ملک بن ابی کریم بن افرن برکنه سلطنت کند و در سیم سال
 حکم را در دولت کرد و در ارباب اسعد بن ملک بن ابی رجب منتقل شد و او که اسعد
 به جمع اوسط لقب بود و چون شد به فخر و تعجب و صاف داشت و بین بن سیر خان
 السلطنت بر داشت و بعد از آن سالها بنده در سال بن جمع اوسط چند روز
 سوزی مکنی کرد و به پنج اشرفه هلال بر خود انتقل رسد و بعد از آن شکر تو به
 سبزه آن ولایت را تعریف آوردن و در ماهه روز نهاره روز بهر سال
 اساس استیلا نمود و بهت آوردن آرد و هر کس که به هر قوت و بهت از بن
 رسد بن جواب داد و به هر کس که از بن نام و بنی بی آنکه سر در پیش کشم خوب تمام
 و بعد از آن عمر بن جمع اوسط به سر کرد و بر آن و سبزه سال با غنای خود نمود
 شایر بن ارباب سیر بود و در عقب او به بن طالع مرقد امر حکومت گشت و به
 به بن عیسایان آورد و او را فرستاد و در آن سالها بهت و جهل و جهل و به بن
 بن جمع الاغز آفرین تابعه من بود و مدت هفت و هشت سال در گشت و اقبال نمود
 و در سال اوست خود به شمر لایزال اعلام طغیان را فرستاد و بعد از آن بهت و طغیان
 و در آن سالها که بهت و شمر لایزال اعلام طغیان را فرستاد و بعد از آن بهت و طغیان
 غنیمت سیر که بهت و شمر لایزال اعلام طغیان را فرستاد و بعد از آن بهت و طغیان
 جانی در آن روز و شمر لایزال اعلام طغیان را فرستاد و بعد از آن بهت و طغیان
 عقیق سیر گشت و بهت و شمر لایزال اعلام طغیان را فرستاد و بعد از آن بهت و طغیان

کشت اهر بر دامن خونی حکم موهن داشتند که چنین تو کرب دین با و اجداد خود را
 و بجز این امانت تو می سپرم هیچ گفت باید تا با نشناییم خفت
 بر دست از راه شود باغی کن کسیر را قبول فرمایم و در آن زمان دو کس که در چشم
 می افتاد و بارس که در خواجه صفا بود می رفتند و آنکه از این بیرون آمد حسی را که
 بر بطل بود و سوخت الهه شرمان با این خوش در طاعت جمع بدان غافلانه
 و بر ستود معبود آتش عظیم از عا جبرون آتش اهنم را که شمع با بران
 بینان دین مرست را اختیار کردند و بعد از فوت جمع را صخره برون بنظر حکم
 کثرت هیچ بکس بنی است بافت و شبنی در حومت خود دادند و در آن
 بسبب جانت اولاد در به نبوت آمدن خا صی الله علیه و آله و سلم و وقوع قیامت
 حشر و نشر ایمانی آوردند ... برادر و عهده ربه بود و بدست طبع خوب
 طعنه و هتات و فتنه بمانت کشیدت نام داشتند و با لاف و برفان
 در اعدا او سخن آن موهن بود که در دست و اصابع و جبین بر نند زده و
 در کس به ایش برده بر کاه در غضب شعله بر آید بر نده نشسته و مطلقا فرام
 قدرت نداشتند و او را مانند جامه در هم حمله می کردند و چون بخواستند
 که کمانته کند و از امور محسبه خبر دهد بسان سنگ و در شتر که چنانچه نند و
 سطح میگفت که کجا از هفتان که در حین کلم عالم السره و انقباضات باطنی
 استراق سمع گرفته بود و از انقباضات مطلع میگردد و سطح در وقت شش ساله در
 خانه زندگان موز و شنی نیز در کمانت هتات موز و کشته و بر شتر و سطح
 در یک روز زند شده و از انقباضات که نصف آویخته بود و انقباض بعد از آن که در

در نمودن پاره فراموش و در آن غریق گرفتار گردید و بعد از فوت وی فوجیان به
 زور مجید فایم نهادند و نیز از دست پادشاه حبشه منوچهر گشته از غلبه
 خونوراس حاکم باقی ستافت و بعد از فرود آمدن از باطنای از منتسبان بجای
 مصفا و آسای بی پرستند حکومت نهاد و باره که در ملک سرور از این پیش منتهی نظام
 لشکر به سروردی آورده و در انضباط و تدبیر و در سال در آن ملک سرور
 و انضباط را فرستاد و در آن ایام حیات به خود غریب غایب گشت که عیوب علم مردم
 به غلبه ملک انگلیز رفتار شده به خود شکست چهل سوره در کمال کمال و بعد از وفات
 بن جاده مسعودی پادشاه با و است به قوه چهار سال و قوه سه سال سلطنت کرد
 و پس از آن که برادرش و بنی بر سر ایالت به سر نهادن بعد از وفات او در ملک
 سیف بن فوجیان گشته گشت و نیز سیف به تابعی می نمود و او بگریست و نیز در
 قوه ایامی مردم و ملک موروث را در قدرت الی حبشه متزاع نماید و قوه
 حاکم در آن سپاهیان کس در مدائن باشد بیرون آورده و همراه سازند
 و چون برادران برادر در معارک کانی با نام ازین بود و در زمانه در بخارا
 سپاهیان میر ختنه نوی همراه ساخت و سیف و دهریز بان سپاه
 به جانب یمن در حرکت آمدند و سیف و دهریز بان از سیف حاکم گشته با سیف
 نیز گریست و از سیفستان نمود و سیف و دهریز بان نیز گریست از بنی غیر و سیف
 نیز هم قدم در میان نهادند و در مدائن نیز هم نیرومند و دهریز بان و سیف
 لشکرش روی به سمت نهادند و سیف قدم پرستند سلطنت نهادند و دهریز بان

که در کینه انحراف شیشه نظیر آن سمارت صفت ارتفاع پذیرد بود کل جو کس را بدین
 و پس از آنکه مشکل جمعی از حشیان او را در حدی که منتهی به نظر رساندند و چون این خبر را
 شنیدند از راه دزدی و دفع واقع به حشیان بن فرسار و حومت آن ملک را بدین
 داشت و در نزد زحما سال فرستاد که پیش از زبان کوا ایالت متع ساخته او
 متوجه عالم جادین رود و بر اثر وی مزین صحن حکم سرکه خود معام رود و چون
 او را بخانه و کشته فرمود خدمت بر کینه سر به راه و دینی که بعد از تعلیم کشیده و کرم
 نیز از او و آلوده و کشته از دوش غنای ایالتی را داشت و بر عصب اهر و زن
 طاعت می نمود و چون او بخانه حومت فرستاد که بر کینه سر به راه و دینی که ایالت
 زحما را که بر کینه به این ای ساسار و این ملک حاکم بود و بدین صورت
 است چنانچه ایام و اسلام ایان آورد و چون در وجه زحما انتقال نمود
 و دو به دو از راه با و آن بود و در این ملک نوی می نمود خدمت و اسود و
 و در این شهر و نقل رسیده و بعد از وقت وی حکومت آن ملک را
 دوست دین محمدی قائم زد و در حقیقت استنای بنی امیه و بنی امیه بنی امیه
 منتقل شد و از سبب آن خلفای بنی عباس غمان حشیه قولا لیت انتم اعداء
 و از این آن یان اعتقاد یافت و بعد از آن بنی امیه و بنی عباس و از آن
 و چون دولت امپراتور سر رود و صورتی فضل اعراف که از اعداء استعبد بود
 بر کینه حومت بدین دو و بعد از او در کینه سر و عسکری و از بهانه با و
 حسن را بعد از آن که منتشر که عقب داشت و عسکری ای باشم که از امر
 عسکری خود و سبب او و در کینه سر و عسکری و از بهانه نهر بن حشیه دینی

کز نالستان و از بوی گلستان بخت و ... که من در کشته در صف اول
 و کمان از فضا بسنگ آن ساخته بودند که هرگز از آن بختی و در صف
 فخر خانه بود که سقف آن را یک کشته سنگ رخام پوشیده بودند و بر سرش
 سه تیر تیر بود که چون باد در آن خانه بید از آن نشانه او ایستاده بود
 و در عی البدان آن که فخر آن حیدر آن ارتفاع داشته که در وقت طلوع و غروب
 سایه آن مثل سرفشته و در چهار گوشه آنجا منور نام برد باغی داشته
 فرب و در زیر که جل آن را براده و تیار نموده و بعد چنگاد او را بر کمر
 که بر راز آن عطیه باز آورده بر تیر و در سطح آن دوین بود و در افق بخوان
 باغ را سفر و این و آن شتر در عرض سهند سان نهاده شده چاکه و این
 طوطی را مجاطین و دو خوشتر از آن جلال خود و این فخر و این فخر
 و دیگر در ساعات این است که تا سه روز و است وانی آن سبا
 بن شخب بن عرب بن فخر بوده اما حال بنابر خوب روزگار این نام خوان
 باقی مانده صاحب عی البدان آورده که در سبا از عی البدان است
 که من شنبه و در مغرب و در یکم یوم نهاده و دیگر است که این نیز
 شنبه با نام بوده و نا جینی نزه داشته نمید و این است که هر که از این
 مخفی کرد و واقعه است که در از من ساهه نهایت آباد را دیده و امروز
 این اما در این من متعلق شدن تا است روز را است بخودن همان فخر است که
 از من و از من و از من و از من و از من و از من و از من و از من و از من
 و از من و از من و از من و از من و از من و از من و از من و از من و از من

نشود و البته آن فرزند زارود و در نظم دمان او را شکیه و وقار عاقل آید و نیز زارود
 انشیری عقیق و یک سینه تازید در این بایستید و هم از نظرت نفس است که حق بی غایت
 میباید که شرم و اندام از به کد است بر دارد بدعا و دوست و انشیری عقیق
 و او را ناعبد که علم و در کمال است که حق تعالی نوند خورده و بر نفس خود و عذاب نتم
 انشیری عقیق با خود است و یک از نظرت مشهور است که گفت که در صبح در دست
 راست او انشیری عقیق باشد پسر از آن که است و او را بنده نین آن خوشی
 را که بدست خود گیراند و صور اما نزل که خواند و یکو بد است باشد و در شریک
 است بر آل محمد و عاقلیم حدیثی بخانه او را در آن روز از شرم چه در آن
 و زمین است و در حفظ حق بی غایت بود پسر تا شام و دیگر فرموده اند که
 انشیری با خود نگاه دارد و تازید و آن بایستید می گفتند یا رسول الله متوبان
 یکسند گفت بپسران بکمال گفتند انشیری از چه نام گفت از عقیق کسنگ
 مخفی نامه که چون یار از احوال من نوشته اند اهل از احوال مرد شرم بانه علم
 سید به سهیل منی لغت بهمان و غمخسرجان بود از غمت
 رسول صلی الله علیه و آله وسلم نقل است که در کد قیامت حق تعالی بفرستد
 فرشته بیافریند بصورت کس که تا در بالین از غمت بیفتد و در هیچ افرو
 و لغت بکرد که ایس در میان این کلام است چون در سر او پنا حق را بهمان غایت
 میکرد و دلش از غفلت دور میبشت در آخرت نیز از حسیم غایر محفوظ ماند
 از ظاهر عام صلی الله علیه و آله وسلم نقل است که در این من مری است که بعد از
 که سید آن حبیب جمیع در نظر او در حق من شفاعت نموده بود و در عیب من جنب
 را چه آن که سید نموده که این دو حبیب را نقل است که چون خوابید شبیه اسلام

ایست آن قهر دوا زن فرسنگ در دوا زن فرسنگ بوده و در دوا زن آن
 سه صد رقص ساخته بود زانکه ملک در غفران بوده و در آن عازت زدن
 و سیمین کجا برده بودند و کجا نهیست مکل بود این ساخته بودند و کسوتها را با فو
 و در جدی صعب فرموده و در آن رجبها آب در میان من دار از طلا و نقره
 نوزده و در میان اما خطرات ظاهر بوده و در میان شمس تمام آن باغ مکتوب
 و بعضی سوزن حار و کینه بودند و در برقی تر نیز از نظر آب و طلا و جنت در آن
 ساخته شدن و در آن باغ و در آن عمارت سه صد و سیصد و سیصد و سیصد
 سال به نام رسیده اند و خواست که قدم در آن عمارت نهاد که تا در محله در آن
 فرو رفته و رفته و به سبب آن جان و جان سپرد و در آن عمارت در آن زمان
 نظر مردم را در آن آورده و در آن من مومن معارف کجا اعراب را در آن
 قهر و غندی محض شتر خود بر آن موضع رسیده و بنام برت میان دوی زلف شده
 که جوایز و قدری در آن جوایز بر داشته بر روی آمد چون پا در راه بیاید و شتر
 در آن جوایز است و شتر بسیار خود و آن جوایز را در آن معارف آورده و محال گفت
 و در آن عمارت وی نمود و کما در عمارت بود و در شرف بن اسلام شتر نشسته بود گفت
 که در آن شتر و در آن عمارت کجا از امت محمد صلی الله علیه و آله السلام چنان خواهد رسید
 در آن شتر و در آن عمارت و در آن عمارت بن علی علیه السلام باشد و در آن است
 در حضرت امیرالمومنین صلی الله علیه و آله و سلم نقل است که در آن کویت که اول و آخر
 و در آن عمارت خدا و جنت من هر که از آن ملک آن شتر من سازد و با خود دارد و در
 و در آن عمارت و در آن عمارت و در آن عمارت و در آن عمارت و در آن عمارت

[illegible]

رهند و در عین محاسن بد و بسند چون لکس این را به گفت و بعد از آن
 آمدن شما نبودی مرغ خوشنیدی ناک. به است محمد صم از غوغا به است و مرغی
 او را بد و کجی از شیشه است نه خود دوزخه در سوای بر من و لاکری نه به هم
 و گفت آن بگویم من از خوشنیدی و از خلافتش دل گرفت و کجاست که این خلافت
 از ما جز کبر و در پس گفت بنده را هر که خواهد بود از خود و وقت و بلیش در
 پس مرغ خوشنیدی و گفت بعد از شش ده و دو بسند قبل از بد است محمد صم
 غلبه نه از بخت این مرغ پس عارفی گفت با او پس با ندری نامر علم را به
 گفت که بدید غنای و بهام گفت که حقیقت دور و دین باشد و او به بنده است
 او بگفته بود با کشتن عجب که خدای بر او بدید و در با بهی در او بگفت
 نه از بند او بعد از آن گفت شما دوست و بهد گفتند این گفت از او است دوست
 بودیم چنان روز دهن از مبارک است که گفت و گفت و گفت و گفت و گفت و گفت
 و گشته موافقت است و در این خود بخودی در میان نه است که به به به به به به به
 موافقت او را در موافقت از این است بر عارفی گفت مرا که است و این است
 بگویم تا بهیم غفر بگویند را به بیان سکه کویر به خود شمار دعا و به به به به به به به
 خود را منع کنم پس عارفی گفت و بهی این گفت خدا را می گفت که کس در
 از خدای دیگر کسی شناسی را به گفت و به در من گفت خدا را می گفت و به گفت
 از عارفی که دیگر نداند پس عارفی گفت با منی با منی از به او به او به
 او پس است در بیان او و دو درم بر آورد و گفت این را از به به به به به به به
 و به علم از خدای منبوی چه این به به به به به به به به به به به به به به به به به

آورده و بعد بپایان بکشند و بر سر کس سیدیم کید حکم ملک بشه برین خوب زند نامی از سامعی هست
 محمول چون در مهورانی نیست و بهتر است بگویم سخن فرم این سر تا نوزده نداشت
 و نیز منقول است که در این ولایت رودنی از یوگ خنده و در یوگت محوکی برود و بر سره بدو
 میگردد و در وقت استیون بی ایشان مانی بازی است و در وقت صبح از قوم محلی است و گاه
 که بکس صرزد و صرزد اما بشیر گونا قامت و بزرگ نمیشند و در آنکس را میخوانند
 و در وقت غنیمت زمین شمره جان باید و شاع کن و بار یک خروف و او که که شمع آن در میان
 و ماه آن سلیف که در کس است آن ملک است بهم رسد و آن ملک اس کرده و در حق آن میگویند
 و به هم زند تا به قیام و در و باشد در حق نشینند و صفت از او گرفته و در حق دیگر بر میزنند
 همچنین حدیث است بن شمع آن در هر چه است باید از او بار داشت پسند کنند و در حق محبت
 و پای نمی از آن محمول می شود و در کس باید بر و مانا کند و در عجب عبدلین سکورا
 که در بی بروی صبی غده است و کس یک بر تنه بیلان قریب جمع آن سپه در غده اند
 و بر او در آن است و در سپه را از بر آمدن مانع آیند و در سپه در آن است و در آن آید
 و چون به در لغات با نده خود دانی سپه را بر آورده کشند و گوشش را بر قد می اندازد
 غنچه بر است که نده تا طوطی و در خوشتر رود و نیز در صد و پنجاه است که در بعضی است
 بیات به اراجهش سر به بانی محل میر و اولاد و در کس خود و بخین و یکی در صفای است
 که در کس اسفل آن محو است و کس اعیان ساکن دارند و کس از آن به سوس و سوس فی
 و در چنین را جز صغر نر گویند و طایر از با بقدر و کس و در حق است
 و در کس که در کس در در کس است و در کس است و در کس است و در کس است

در توجع انجامد و چنین احوال و چنین نیست روزگار مستحضر نهند تا بعد از تسبیح
در پیش این دولت عین الیوب گردد در درج العبد رند کورست که از راه
شامل از آن حجت است نه از دین و ستم سال بود بن سعد بن
از سادات مجلس بود و سادات مجلس چهار نفر بودند و قبیل بن سعد بن
زبیر و صف بن مزین و مزین فاضل و صلی بن عربی که در روزی اصحاب
نماند و بعد از جمع و دعوت و عقل و صاحب انصاف خانه و کلمه
مقدم کتاب حضرت شاه ولایت باب بود و بولست که در محبت با منیت طلوع
عبد و عظیم السلام و الحمد در کفایت دل میباشند و

اما چه بر کار میباشند و سال است
سلک و در راه است با جمعی از نظام در اخبار الصد و بعد از

سبب پیاده رفت مردی و ولایت صدی عربی و صدی
بجز وارد و شگفتی در غایت حسن و صلاحت جاباشند و حدت
بعد از چهار روز با جمیع همیشه میشود و دیگر گشت است عاقل را از
بوند و از غایت پیگیری از بعد و فروشنده و در با فضا منیر با نام
و از مرد و سر این حدت بفرمانده نوشته میشود بنده از دفع
و شغل و نیز غایت و وفای موفور در است دعوت نبوت کرده امور مجتبه مردم خود
و در برابر امانت بنیاد لغی و غرضات زریب دادن و نفع و خیر خواهد خدای
ت از بعد است و ان دولت در عاقلی از است حمرا خانه
نه عاقلی از است خیر خانه در است تو را فایده است لغا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

با تو ملاطفت ریاضت بی حسابم و حجت کشیده قبل منور شریعتی است و کجاست در روز قیامت
 برنگد و دست همه آید و کس سبب است قبل کند چون افغان بدین بدین که گشتی با هم گشتی بود
 است که خدا تاب انداخت بجهت که گشتی است که بجزه بجزه خبر غرضی کوفت این سبب است
 بنا بر آن و با جود خدا بر این که گشتی است که بجزه بجزه خبر غرضی کوفت این سبب است
 برنگد کاملان و گشتی و بر جود خدا بر این که گشتی است که بجزه بجزه خبر غرضی کوفت این سبب است
 غرضی هر چه و بریزد کاملان با مردم غرضی بر این که گشتی است که بجزه بجزه خبر غرضی کوفت این سبب است
 نیز بر یک کس بر این که گشتی است که بجزه بجزه خبر غرضی کوفت این سبب است
 تا آمد محمد سلطان بجزه بجزه خبر غرضی کوفت این سبب است
 به پسران خود را و فرزندش کوفت و از غرضی کوفت این سبب است
 عمل نزل کند بر این که گشتی است که بجزه بجزه خبر غرضی کوفت این سبب است
 رعایت کوه که گشتی است که بجزه بجزه خبر غرضی کوفت این سبب است
 و مردم آنرا گشتی است که بجزه بجزه خبر غرضی کوفت این سبب است
 و ملاک و در غرضی است که بجزه بجزه خبر غرضی کوفت این سبب است
 اختیار نموده بود و در این که گشتی است که بجزه بجزه خبر غرضی کوفت این سبب است
 گشتی و بعد از این که گشتی است که بجزه بجزه خبر غرضی کوفت این سبب است
 عاقل و بعد از این که گشتی است که بجزه بجزه خبر غرضی کوفت این سبب است
 گفت بجزه بجزه خبر غرضی کوفت این سبب است
 بجزه بجزه خبر غرضی کوفت این سبب است
 گشتی و در این که گشتی است که بجزه بجزه خبر غرضی کوفت این سبب است
 نزار بر کسب است که بجزه بجزه خبر غرضی کوفت این سبب است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

11

مفتی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فرض

لن ننزل

[illegible]

[illegible]

الطهارت ایچد ریح ذالحد الحق و سیرت علی ذالحد
کنیزون سبایش منست به چاقه کاشته و درار برین دارلب قدر لکمل نابهار
لا سکتد نام بر سید موی کویید یکن بد فخر الکاشته ناکه بد فخر
چرخ سبایش و اشقی لدر و فضا است و حد و سید درو یک صحنه عیون

در پیش بخت و رخ به نیست در دم غم همیشه از آن درخت

بخت نه از رخ بخت نه از رخ بخت نه از رخ بخت نه از رخ

با لکنتی خاکه و سینه مغول بایک دردم و در حال صبر

باز نماید هم سر و دست و عهد به نیکو و پویش بر درخت صفت

در جمع از آب کار و از آب از آب از آب از آب از آب از آب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کوتلہ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

مرکز میکرو فیلم نور - ایران و مس.
این کتاب در مرکز میکرو فیلم
آفت زردانی، مهت و تبلیه
تاریخ ۱۳۹۵/۱۰/۲۶ مع جوابی



